

# فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم - شماره سوم - پاییز ۱۴۰۰ - شماره پیوسته ۳۳

## بررسی توصیفی، ساختاری و محتوایی افسانه دختر جولاه (ص ۶۷-۹۰)

اصغر شهبازی<sup>۱</sup>

:20.1001.1.2345217.1400.11.3.3.0

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۰/۷

تاریخ دریافت: ۹۹/۷/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

افسانه‌های عامه یکی از گونه‌های ادب داستانی عامه‌اند. در همین راستا، افسانه دختر جولاه، یکی از افسانه‌های مردم چهارمحال و بختیاری به زبان فارسی گفتاری رایج در روستای گیشنگان است که با این روایت تاکنون ثبت و تحلیل نشده است. نگارنده در این مقاله با معرفی و گزارش کامل افسانه، آن را از منظر عناصر داستان و افسانه کاویده و در نهایت آن را بر اساس الگوی ریخت‌شناسی قصه‌ها (الگوی پراپ) بررسی کرده است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - تحلیلی (تحلیل محتوا) و روش گردآوری داده‌ها از نوع میدانی است و به‌طور خلاصه مشخص شده که این روایت از افسانه دختر جولاه، روایتی متفاوت با روایت‌های ذیل تیپ ۸۷۹g است که مارزلف بررسی کرده است. این افسانه، از منظر عناصر داستان، قوی است؛ کنش‌ها همانند اغلب افسانه‌ها، بیرونی، متنوع و گوناگون‌اند؛ زاویه دید، سوم شخص مفرد؛ و راوی، دانای کل است. شخصیت‌ها متنوع‌اند، اما اغلب بی‌نام و نشان؛ مقدمه چینی، گره‌افکنی، اوج، گره‌گشایی و فرود، در نهایت اختصار تنظیم شده‌اند. زمینه خرق عادت در آن قوی است. تصادف و تقدیر به‌خوبی نمایان است و یکی از مضامین اصلی آن، تقدیرباوری است. تقابل‌های دوگانه در قالب شاه و فقیر، بدجنس و نیک‌اندیش، دروغگو و راستگو ترسیم شده‌اند. حوادث در عین فشردگی، همانند بسیاری از افسانه‌ها، استقلال دارند و تشابه بن‌مایه‌ها در این افسانه در قالب وجود سیم‌رخ، دیو، خواب دیو، تبدیل شدن به سنگ، ناپدید شدن، داروی شگفت‌انگیز و... رخ می‌نماید. این افسانه بر اساس الگوی پراپ هم بررسی و مشخص شده که اغلب خویشکاری‌ها را دارد.

کلمات کلیدی: ادب عامه، افسانه، افسانه دختر جولاه، روایت، عناصر داستان، ریخت‌شناسی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، شهرکرد، ایران.

## ۱. مقدمه

ادبیات داستانی عامه به گونه‌هایی همچون افسانه، اسطوره، حکایت، متل و... تقسیم می‌شود. سابقه ادبیات داستانی عامه در ایران، به دوران پیش از اسلام برمی‌گردد؛ یعنی روزگاری که داستان‌گزاران در کوچه و بازار مردم را به دور خود جمع می‌کردند و برای آنان (مانند نقالان در دوره‌های بعد) داستان می‌گفتند.

قصه‌گویی در ایران بعد از اسلام نیز رواج داشته‌است. نقالان، قصه‌گویان، قصه‌خوانان، دفترخوانان، داستان‌گزاران، مناقیبیان و... گروه‌های اجتماعی‌ای بودند که هر کدام از آن‌ها بر اساس مبانی فکری و عقیدتی خود از قصه‌گویی استفاده می‌کردند و قصه‌های آن‌ها، اینک مجموعه بزرگی از داستان‌های سنتی را پدید آورده‌است که به این مجموعه باید ادبیات داستانی عامه را نیز افزود و اقرار کرد که ادبیات داستانی سنتی و عامه در زبان فارسی حجم زیادی دارد و البته ارزش و غنای این دو مجموعه خود بحث دیگری است.

از این دو مجموعه؛ یعنی ادبیات داستانی سنتی رسمی و ادبیات داستانی عامه، ادب داستانی عامه ویژگی‌های خاص خود را دارد. ادبیات داستانی عامه، ترجمان ذوق و صفای باطن مردان و زنان بی‌نام و نشان و بعضاً بی‌سواد است که آرزوها، آمل، غم‌ها و شادی‌ها، داشتن‌ها و نداشتن‌ها، آموزه‌ها و اندرزهایشان را در دل قصه‌ها و افسانه‌هایی نشان‌دهند و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعد منتقل کردند.

در مناطق مختلف ایران، متناسب با زبان‌های محلی رایج در آن مناطق، مجموعه عظیمی از داستان‌ها و افسانه‌های عامه وجود دارد که غالباً در هر منطقه با عنوان خاصی نامیده می‌شوند. (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۷۳) جای بسی خوش‌بختی است که تعدادی از آن داستان‌ها و افسانه‌ها گردآوری شده و جای نگرانی است که بخشی از آن داستان‌ها، در اثر درگذشت پیران و بزرگان و بی‌توجهی نسل کنونی از دست رفته‌است.

در همین خصوص، استان چهارمحال و بختیاری، به عنوان یکی از استان‌های دارای زبان، ادبیات و فرهنگ کهن، از ادبیات عامه غنی و ریشه‌داری (به‌ویژه ادب داستانی عامه) برخوردار است. این استان در یک تقسیم‌بندی بر مبنای زبان از دو بخش چهارمحال و بختیاری تشکیل شده‌است. مردم چهارمحال که غالباً در شهرستان‌های شهرکرد، بروجن و کیار ساکن‌اند به زبان فارسی گفتاری (با اندکی لهجه) سخن می‌گویند و بختیاری‌ها که بیشتر در شهرستان‌های کوه‌رنگ، اردل و لردگان ساکن‌اند به زبان بختیاری (گونه‌ای از زبان لری) حرف می‌زنند.

در هر دو بخش این استان، مجموعه قابل‌ملاحظه‌ای از آثار ادب عامه؛ به‌ویژه ادب داستانی عامه وجود دارد. بختیاری‌ها به داستان‌های عامه، اوسانه (افسانه)، نظیر و متل می‌گویند و مردمان چهارمحال بیشتر از متل و قصه برای نامیدن انواع داستان‌های عامه استفاده می‌کنند.

چنانکه گفته شد در سال‌های اخیر و در پرتو توجه محافل دانشگاهی، پژوهشگاه مردم‌شناسی میراث فرهنگی و بنیاد ایران‌شناسی، بخشی از افسانه‌های عامه استان چهارمحال و بختیاری گردآوری شده، اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که هنوز افسانه‌ها یا روایت‌هایی از افسانه‌ها وجود دارد که از نظرها درو مانده است. برای مثال در همین استان (بخش چهارمحال) افسانه کهنی به نام «افسانه دختر جولاهه» وجود دارد که تقریباً با این روایت، از نظرها دور مانده و به همین دلیل تحلیلی هم از آن ارائه نشده است.

### ۱-۱. پرسش‌های تحقیق

نگارنده برای پاسخ به پرسش‌های زیر این مقاله را تنظیم کرده است:  
الف) قدمت افسانه دختر جولاهه به چه زمانی برمی‌گردد و در کدام تیپ از تیپ‌های قصه‌های عامه قرار می‌گیرد؟

ب) افسانه دختر جولاهه از نظر قالب، ساختار روایی، پایان، بیان، حجم و نوع ارائه چگونه است؟

ج) عناصر داستان در افسانه دختر جولاهه چگونه‌اند؟

د) پرداخت عناصر افسانه در قصه دختر جولاهه چگونه است؟

ه) افسانه دختر جولاهه بر اساس الگوی پراپ، از چه خویشتکاری‌هایی برخوردار است؟

### ۲-۱. روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی (تحلیل محتوا) و روش گردآوری داده‌ها از نوع میدانی است. راوی این افسانه آقای ولی‌محمد سهرابی فرد، ۸۰ ساله، ساکن روستای گیشنیزجان (گیشنگان)، از توابع شهرستان کیار استان چهارمحال و بختیاری (شغل: کشاورز، بی‌سواد) است.

### ۳-۱. پیشینه تحقیق

در برخی از پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره افسانه‌ها و قصه‌های عامه در ایران، این روایت از افسانه دختر جولاهه ثبت نشده است. این روایت در کتاب «قصه‌های ایرانی» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲) دیده نمی‌شود؛ البته انجوی شیرازی روایت‌های مشابهی از این افسانه در مناطق مختلف ایران نشان داده است (نک: مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۴۶) در کتاب «قصه‌های مشدی گلین خانم» (الول ساتن، ۱۳۷۴) نیز این روایت ثبت نشده، اما روایتی از آن را می‌توان ذیل ترجمه شماره ۲۱ دید (همان). این افسانه با این روایت در کتاب‌های «قصه‌های مردم» (وکیلیان، ۱۳۸۲) و کتاب «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» نیز دیده نمی‌شود، اما در کتاب «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»، افسانه «دختر سوم و پسر کاکل زری» را می‌توان روایت دیگری از این افسانه دانست که البته در بسیاری از بخش‌ها با این افسانه تفاوت دارد (نک: درویشیان و خندان، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۸۳-۲۸۷).

در پژوهش‌های انجام‌شده درباره ادبیات داستانی عامه در استان چهارمحال و بختیاری نیز گزارشی از این افسانه با این ویژگی‌ها و جریات وجود ندارد. نگارنده در بررسی کتاب‌های «افسانه‌های مردم چهارمحال و بختیاری» (آسمند و خسروی، ۱۳۷۷)، «ماه‌پیشونی» (کیوانی، ۱۳۹۳)، «اوسانه‌های لردگان» (تهماسبی، ۱۳۹۱)، «افسانه‌های مردم بختیاری» (لیموجی، ۱۳۸۵) گزارشی از این افسانه مشاهده نکرد، اما در کتاب «افسانه‌های بختیاری» اثر ویکتوریا دقیقیان، داستان «خواهران بدجنس زن پسر پادشاه» را می‌توان صورت تغییر یافته این افسانه دانست، با این تفاوت که در افسانه دختر جولاه، شاه‌عباس است که خواستار دختر جولاه می‌شود، در حالی که در داستان «خواهران بدجنس...» این پسر پادشاه است (نه پسر شاه‌عباس) که عاشق خواهر سومی (خواهر کوچک‌تر) می‌شود؛ چون خواهر کوچک‌تر گفته است که اگر زن پسر پادشاه بشود، دختر زیبایی به‌دنیا می‌آورد که تارهای موهایش از طلا باشد و پسری که وقتی بخندد، از دهانش، الماس و وقتی بگرید از چشمانش مروارید می‌بارد (نک: دقیقیان، ۱۳۸۵: ۱۰۷-۱۱۴). در قصه‌های فارسی لوریمر (۲۸ قصه مردم بختیاری) هم گزارشی از این قصه وجود ندارد، اما از این منظر که یکی از قهرمانان افسانه دختر جولاه، شاه‌عباس صفوی است، با قصه‌های حیدریبگ و سمبیر (Lorimer. 1999. PP 335- 353) و شاه‌عباس و مادر فقیر (Idem. pp324- 331) شباهت دارد یا می‌توان آن را با قصه شماره ۱۰ که لوریمر از کرمان ضبط کرده، نزدیک دانست؛ وانگهی از پژوهش‌های تحلیلی مشابه می‌توان به مقاله «ریخت‌شناسی افسانه عاشقانه گل بکاولی» از حسن ذوالفقاری اشاره کرد که نویسنده در آن، ضمن گزارش کامل افسانه، آن را بر اساس الگوی ریخت‌شناسی پراپ تحلیل کرده است (نک: ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۴۹-۶۲). بر اساس این، چون در پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره ادبیات داستانی عامه و مجموعه‌های گردآوری‌شده از قصه‌های عامه، این روایت از این افسانه ثبت نشده و بالتبع تحلیلی هم از آن ارائه نشده است، نگارنده بر آن شد تا در قالب این مقاله، ضمن گزارش کامل متن گویشی این افسانه، آن را از جهات ساختاری و محتوایی نقد و بررسی کند.

## ۲. بحث اصلی

### ۲-۱. معرفی افسانه

افسانه دختر جولاه، از منظر نوع (ژانر) و گونه، جزو ادبیات داستانی عامه (افسانه) است. آنچه این داستان را در مجموعه آثار افسانه‌ای عامه قرار می‌دهد، سرگذشت‌ها و رویدادهای خیالی است از زندگی انسان‌ها، همراه با داستان‌هایی از دیو و سحر و جادو (نک: ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۷۸؛ نعمت‌اللهی، ۱۳۸۶: ۴۸). در این افسانه، فقط شاه‌عباس واقعیت تاریخی دارد که آن هم در یک زمینه افسانه‌ای و اسطوره‌ای در کنار موجوداتی وهمی همچون سیمرغ و دیو و حوادثی خارق‌العاده قرار گرفته و همین باعث شده، شخصیت تاریخی وی نیز رنگ‌ببازد.

پدیدآورنده یا سازنده این افسانه مشخص نیست، اما چنانکه گفته شد فردی که این افسانه را برای نگارنده نقل کرده، پیرمردی هشتادساله (بی‌سواد و کشاورز) از مردم روستای گیشنگان (شهرستان کیار) استان چهارمحال و بختیاری است، با این توضیح که احتمال دارد روایت‌های دیگری از این افسانه در روستاهای هم‌جوار موجود باشد. این افسانه به زبان فارسی گفتاری رایج در روستای گیشنگان ضبط شده؛ زبانی که در آن، برخی از کلمات شکسته و ارکان جمله جابه‌جا می‌شود و در آن از واژگان و تعابیر محاوره‌ای استفاده می‌شود. موضوع اصلی قصه، بدجنسی و شرارت است و در ضمن آن، محتوم‌بودن سرنوشت، شومی عاقبت خیانت‌کاری و شرانگیزی نیز مطرح می‌شود. با احتمال می‌توان گفت این افسانه کهن‌تر از دوره صفوی است، اگرچه شاه‌عباس یکی از قهرمانان آن است (نک: حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۳۷).

شاه‌عباس در این افسانه یکی از شخصیت‌های اصلی است که لباس مبدل می‌پوشد و در هنگام گشت‌زنی اتفاقاتی برایش روی می‌دهد. از افسانه‌های نظیر این افسانه که در آن‌ها شاه‌عباس حضور دارد، می‌توان به داستان‌های شمعون جهود و خواجه نعمان اشاره کرد؛ داستان‌هایی که کیوانی در کتاب ماه‌پیشونی ضبط کرده است (نک: کیوانی، ۱۳۹۳: ۱۷۳ و ۸۵) و این دو داستان، جدای از دو داستانی هستند که لوریمر جمع‌آوری کرده است. (Lorimer. 1919. PP 335- 353; 324-331)

روایت دیگری از این افسانه در کتاب «طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی» اثر مارزلف با کد ۷۰۷ با عنوان «زن متهم میرزا از گناه» ثبت شده (مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۴۵-۱۴۷) و مارزلف در همان‌جا روایت‌های گوناگونی از آن را از مناطق مختلف کشور نشان داده، اما از این روایت خبری نیست.

افسانه دختر جولاه از نظر ساختار روایی، طرحی مدور دارد؛ یعنی شاه‌عباس پس از گذشتن چند مرحله، دوباره به دختر جولاه و فرزندان خود می‌رسد. پسر (پسر متولدشده از ازدواج شاه و دختر جولاه) پس از عبور از مهالک بسیار و برآوردن خواسته‌های خواهرش، دوباره به زندگی خود برمی‌گردد. افسانه دختر جولاه برشی از یک زندگی نیست، بلکه داستان کامل زندگی یک زن و مرد و فرزندان‌شان از تولد تا بلوغ و ازدواج است.

این افسانه از نظر مضمون و درون‌مایه، اخلاقی- اجتماعی است. هدف از ساخت و پرداخت آن، علاوه بر جنبه سرگرمی، تعلیم اخلاق و انصاف و جوانمردی است؛ بنابراین پایان این افسانه، عبرت است. بیان آن جدی است و چنانکه گفته شد به زبان فارسی گفتاری (نثر) است و از نظر حجم جزو داستان‌های متوسط و حدود ۲۳۶۶ کلمه دارد و تا کنون به صورت شفاهی در این بخش از استان چهارمحال و بختیاری روایت می‌شده است.

## ۲-۲- گزارش افسانه

«په [یک] روزی بید [بود] و په روزگاری بید. او [آن] دوراها [دوره‌ها] قدیم، شاعباس، بعضی شوا [شب‌ها]، په دس لباس شندره [ژنده] می‌کرد و ریش [برتش] و می‌رف [می‌رفت] تو شر [شهر] تا بیبینه چه خبره. کی به کیه و مردم چی‌طوری زندگی می‌کنن. پُش [پشت] سَرش چی‌چی می‌گن و مَموراش [مأمورانش] با مردم چی‌طوری رفتار می‌کنن.

یکی آ [از] او شوا که شاعباس همی‌طوری داش [داشت] تو شر قدم‌می‌زد و جلومی‌رف؛ رفت و رف تا رسید به او محله‌ها پایین؛ اونجاهاکه مردم فقیر بیچاره زندگی می‌کردن. نزیکا [نزدیکی‌های] خونه به جولا رسید. دید دو تا آ [از] دخترا جولا دارن با هم حرف می‌زنن. با خودش گف: واستیم بیبینیم [باستیم و ببینیم] اینا با هم چی‌چی می‌گن؟ خوب که گوش داد، دید یکی آ دخترا به دَدَش [خواهرش] می‌گه: شیکم [شکم] اول مو [زایمان اول من] دو تا بچه کاکل زریه؛ آی [اگر] شاعباس بیدونه [بداند] که ای دو تا بچه، چقد قشنگن، همی صُبا [فردا] می‌آ [می‌آید] و مونه [از من] خواستگاری می‌کنه.

خلاصه، شاعباس وختی [وقتی] ای حرفایه آ [از] دختر جولا شفت، رف تو فرک [فکر]، اما هیچی نگفت و رفت. او شو تا صُب به حرفا دختره فکر می‌کرد. صُب که شد، دستور داد: بریت [بروید] و جولایه ورداریت [بردارید] و بیارید. ماموراشم رفتن و جولایه ورداشتن اُردن. شاعباس پش [به او] گف: مو دختره می‌خام. جولام که بدبخت و بیچاره بید، گف: خودت صاحب اختیاری. هیچی، خلاصه، شاعباس دختره یِ اِسْتَد [گرفت] و ا همو روز اول بش گف: مبادا یکی بفهمه که داستان آ چه قراریه! چن وخ [چند وقت] گذشت و شا [شاه] روزشمار می‌کرد تا نو [نه] ما [ماه] بشه و دختره بزایه و او بچاهایه بیبینه. یکی آ او دورووری‌ها [دور و بری‌ها / اطرافیان] شاه یه جوری به زنا شا [زن‌های شاه] اطلاع داد و خلاصه همه فهمیدن. زنا شاعباسم وختی آ جریان خبردار شدن، آ حسیدی [حسودی] می‌خواستن بیمرن. رفتن و آیه پیرزن جادوگر پرسیدن که ای دختره راس می‌گه یا نه. جادوگره هم کلّی پیل [پول] آزشون اِسْتَد و گف: بعله، ای دختره، شیکم اولش دو تا بچه کاکل‌زریه. شمام [شما هم] آی می‌خایید آ دسش راحت بشید، باید هم اوسا که [همان وقت که] دختره می‌زایه، بچاهاشه بدزیت [بدزیدید] و دو تا تیله‌سگ جاشون بیلید [بگذارید].

خلاصه، نو ما گذشت و موقع زایمون دختره شد. شاعباس منتظر بید [بود] بیبینه بچاها دختره چی‌طورین. هیچی، زنا شاعباس تا دختره زایید، بچاهاکه ی [بچه‌ها را] دَرِیدن و دو تا تیله‌سگ جاشون هِشتن و شرو کردن به جیغ و داد که دختر جولا دو تا تیله‌سگ زاییده. شاعباسم تا سر و صدا و جیغ و داده، شفت، گف: برید بیبینید چه خبره؟ ماموراش رفتن و او مدن پعلی [پهلوی] شا، اما جریت [جرئت] نداشتن بیگن چه خبره. شاعباس عصبانی شد و خودش رف تو خونه و دید که بعله، درسته.

هیش کی [هیچ کس] هم نیم‌پشت [نمی‌گذاشت] تا دختر جولاه حرفا بزنه. ینی [یعنی] اصلاً او وخ که [آن وقت که] زاییده بید، آ هوش رفته بید و خوچم [خودش هم] نفهمیده بید که چه خبر شده.

شاعباس که خیلی ناراحت شدید (شده بود)، گفت: ای زن بپریت و بکشیت. یکی آ او دورووریاش گف: قبله عالم، کشتن زن شکوم [شگون] نداره. آی [اگر] اجازه بدی، سر را [راه] گچش بیگیریم تا برا بقیه عبرت بشه و دیگه هیش کی آ ای دوروغا نگه.

شاعباسم قبول کرد. زنه ی گچ گرفتن. اما او دو تا بچه ی براتون بیگوم. هیچی، او دو تا بچه ی انداختن تو بیابون تا گرگا و شاغالا بخورنشون. کار خدا و به اذن پروردگار، سیمرخ اومد و او دو تا بچه ی ورداشت و برد تو لونه خوچ و [خودش و] بزرگشون کرد. به دختره را و رسم خونه‌داریه یادداد و به پسره راه و رسم شبکاله [شکار را]. پسره همچی قوی شدید که آی په مش [مشت] به فیل می‌زد، فیل می‌یفتاد [می‌افتاد].

چند سال بعد، به روز پسره اومد پعلی سیمرخ و بش گف: ما دیگه بزرگ شدیم. آی اجازه بدی می‌خاییم بریم رو زمین [زمین] و خونه درست کنیم و زندگی کنیم. سیمرخم اول ناراحت شد، اما بعد قبول کرد و بشون گفت: به شرطی که همی نزدیک خودم باشیت و هر وخ کار داشتیت، مونه خبر کنید. بچاهم قبول کردن و رفتن. رفتن همو نزدیک لونه سیمرخ و په خونه با سنگ و چل برا خوچون (خودشان) دُرس کردن. دختره خونه‌داری می‌کرد و پسره هم می‌رف شیکال.

خلاصه، به چن سال بعد، به روز شاعباس و سپاهیاش آ اونجه [آنجا] رد می‌شدن. چشون [چشمانشان] افتاد به په خونه سنگی و په دختر و په پسر. رفتن نزدیک و دیدن په دده و کاکا اینجه دارن با هم زندگی می‌کنن. شاعباس حال و روزشونه پرسید، اما نه پسره و نه دختره، هیش گُدم هیچی نگفتن. پسره گفت: اجازه بدید تا په ناهار درست کنیم و با هم بخوریم. شاعباسم قبول کرد. ناهار که می‌خوردن، شاعباس رفته بید تو فکر دختره. آ بس دختره قشنگ و کدبانو بید. مییاش [موهایش] طلایی بیدن. می‌خواست دختره ی بیستونه برا پسرش. وختی ناهاره خوردن، کاکا دختره ی [برادر آن دختر را] کشید په کنار و بش گف: آی اجازه بدی، می‌خام ددته [خواهرت را] بیستونم [بگیرم] برای پسر. کاکایه تا ای حرفه شنفت، مٹ اسفند که بیریزی رو آتیش، از جا پرید و گف: خدا په کس که بنده دو کس. جونومه ای بخایی بت می‌دم، اما ای حرفه زن. مو بی ای دده، می‌میرم. مو تا زنده‌ئیم نیمیلم ای کار بشه. شاعباسم که اوضایه ی ای طوری دید، گف: باشه و رفت.

شاعباس وختی به قصرش رسید، به فرگ افتاد که په جوری او دختره ی آ دس کاکایه دربیاره. اومد و با په جادوگر صوبت [صحبت] کرد. جادوگره گف: ای کاکایه تا زنده ی نیمیله ای کار بشه. شمام باید په کاری بکنید که ای پسره آ بین بره. باید په جایی رونش کنیت [روانه‌اش کنید] تا سر به نیس بشه. شاعباسم گف: مو نیمدوم. خودت می‌دونی. بره هر کار که می‌تونی بکن.

خلاصه، پیرزنه مامور شد تا بره و یک کاری بکنه که پسره آیین بره. صُبا صُب زید [فردا صبح زود] رفت و رفت تا رسید به خونه دختره و پسره. پسره رفته بید شیکال و دختره تنها بید. دختره تا پیرزنه دید، بردش تو خونه و یه پیاله او [آب] بش داد و براش یه چایی درست کرد و گفت: تو آ اینجه کجا می‌ری و آ ای حرفا. پیرزنه گفت: هیچی، مونم یه دختر دارم، خونش پش همی کوهه، داشتُم می‌رفتم بش سر بزئم. تو تنایی [تنهایی] اینجه چی کار می‌کنی؟ خسته نیم‌شی؟ دختره گفت: چرا، چی کار می‌شه کرد؟ پیرزنه بش گفت: تو که کاکا به ای خوبی داری، بش [به او] بیگو برات سیب سخن‌گو بیاره، تا روزا که کاکات نیست، باش صوبت کنی و خستیت [خستگی‌ات] در بره. اینه گفت و رف.

دختره تا شوم [شب] تو فرک بید. همچی که کاکایه اومد، شوم و شوش [شام] بش داد و استاد گیروه [گریه] کردن. کاکایه بش گفت: پ چته؟ چیکا [چرا] گیروه می‌کنی؟ دختره بش گفت: خسته شدم آ تنایی. میگن یه سیب سخن‌گویی هست که آدم می‌تونه باش حرف بزئه. آی مونه می‌خایی، صُب بره برام بیارش. کاکایه بش گفت: باشه. تو اصلاً خوئه ناراحت نکن. قول بت می‌دهم صُبا برات پیداش کنم و بیارم.

هیچی، کاکایه صُب زید [زود] و خساد [برخاست] و کولبارچیشه [کوله‌بارش را] ورداشت و راه افتاد. خیلی دیر نشده بید که سیمرخ پیداش شد. آ پسره پرسید: هان، کجا می‌خایی بری؟ می [مگر] قرار نشد هر وَخ کار داشتی مونه خبر کنی؟ پسره گفت: هیچی، ددم [خواهرم] پاشه کرد تو یه کبش [کفش] که مو سیب سخن‌گویی می‌خام. سیمرخ گفت: ناراحت نباش. کار سختیه، اما آی حواست باشه می‌تونن بیاریش. درخ [درخت] سیب سخن‌گو، بالا همی کوهه، اما زیر درخته، یه دیو خوابیده که ای [اگر] یه ذره سر و صدا کنی، آ خو [خواب] بیدار می‌شه و هیچی دیگه، کار خراب میشه. تو باید یه چوب بلند دوشاخله [دو شعبه] با خودت ببری که آ دیردیرا [دورادور] یکی آ او سیبا [سیب‌ها] بکنی و بیاری. برا ای که [اینکه] سیبام [سیب‌ها هم] حرف نزنن و دیوه نفهمه، باید یه کاری بکنی که یکی آ او سیبا تونه بخا [بخواهد]. سیمرخ پسره‌ی برد کنار یه جوق [جوی آب] و یه ترکه دو شاخله بش نشون داد و گفت: یو ترکه‌ی پُر و پرّه به امید خدا.

پسره‌ام او ترکه‌هی [پسره هم آن چوب را] برید و رفت و هم اوطور که سیمرخ گفته بید، یکی آ او سیبایه کند و برا ددهه آورد.

خلاصه، یه چن وخ گذشت. باز سر و کله پیرزنه پیداش شد. دید بعله، سیب سخن‌گوه آورده. به یه فرک دیگه افتاد. به دختره گفت: تو دلت نیمخا وختی یکی داره می‌آ اینجه، زیت [زودتر] خبردار شی؟ دختره گفت: چرا [بله]. گفت: آ کاکات بخا تا برات تُل و تازیه بیاره. تل و تازی ای قد [این قدر] هوشیارن که آ او دیر دیرا هم می‌فهمن یکی داره می‌آ اینجه.

هیچی، شوم باز که کاکایه اومد، ددهه شرو کرد به گیروه کردن که مو می‌ترسم تو که نیستی یه وَخ یکی بیا اینجه و آ ای حرفا. پسر هم گفت: حُب، بوگو بینم باید چی کار کُئم؟ دختره گفت: میگن آی تُل و



تازیه داشته باشی، اونا آ او دیر هم می فهمن که یکی داره می یا اینجه و مونه خبردار میکنن. پسره گف: باشه، تو ناراحت نباش، قول بت می دم که تل و تازیم برات بیارم.

صُبا صُبا [فردا صبح] باز پسره راه افتاد. باز سیمرخ بش رسید و گف: چه خبر؟ باز کجا می خایی بری؟ پسره ام داستانه براش تعریف کرد. سیمرخ بش گف: تل و تازیا یه گله‌ین [یک گله هستند] تو باید شیش [شش] تا لاش گوسفند با خودت ببری، آ او کمرا [آن صخره‌ها] آویزون کنی تا اونا مشغول خوردن لاشا بشن. همی طور که مشغول خوردن میشن، تو یه جفت آ اونایه اوسار [افسار] می کنی و می یاری [می آوری]. پسره هم قبول کرد و رفت و هم اوطور که سیمرخ گفته بید، تل و تازیه برا دَدَش اُورد.

خلاصه باز یه چن وَخ گذشت. باز دوبارته [دوباره] پیرزنه پیداش شد. دید بعله، تل و تازیم اُورده. به دختره گف: تو که کاکا به ای زرنگی داری، بش بیگو تا برات مادیون چل کره ام [چهل کره را هم] بیاره. او مادیون ای قد [این قدر] قشنگه که آدم حظ میکنه.

باز شوم که شد و شوم و شوشونه خوردن، دده به کاکایه گف: میگن یه مادیونی هست که چل تا کره داره. ای [اگر] مونه [من را] دوس داری، بره برام بیارش تا هر وخ تو نیستی مونم باش [من هم با آن] سرگرم بشم. کاکایه ام قبول کرد و باز صُبا به راه افتاد. دوبارته سیمرخ بش رسید و گف: هان، باز چه خبره؟ پسره ام براش داستانه تعریف کرد. سیمرخ بش گف: پُش ای کوه، یه چشمه یه. مادیون چل کره برای او خوردن میا پهلوی او چشمه، اما پهلوی چشمه، یه دیوه که چن ساله از درد دِندهاش داره می ناله. آی یگیه [یکی را / کسی را] اونجه [انجا] ببینه، می کشش. او دیوه نیم دونه که یه دَرخت بغل همو چشمه یه، که زیدیش [صمغش] برا درد دِنَدَش [دنده اش] خوبه. تو باید یه ذره آ زیدیا او دَرخته تر کنی و یواش بمالی رو دِنَدَش. او وخ دیوه خودش بت میگه که باید چی کار کنی. پسره ام قبول کرد و رف.

کاکاهه رفت و رف تا رسید به همو چشمه که سیمرخ گفته بید. نَزیک چشمه که رسید، دید یه دیوه مِث شیر داره نعره می کشه. آروم آروم خوچَه [خودش را] رسوند به درخته و یه ذَرَه آ زیدیا درخته کند و خیس کرد و آپش سر دیوه، یواش مالید رو پهلش. دیوه انگار آ بال آسمون افتاد رو زمین [زمین]. خووش رف [خوایش رفت]. یه چار پین [پنج] ساعت خوو بیدو؛ وختی که وَخَساد به پسره گف: حالا که درد مونه درمون کردی، بیگو بینم چی چی می خایی؟ پسره ام داستانه بش گف. دیوه گف: اول بیل [بگذار] تا تونه مِث یه سوزن کنم که بچاهام نبینت. بعدم بیدون که مادیون چل کره، ظورا [ظهرها] می آ اینجه او بخوره. تو باید هر دفه که مادیونه می یا او بخوره، اوه [آب را] گِل کنی. هی اوه گِل کنی تا مادیونه خوب تَشنه بشه. وختی خوب تَشنه شد، دیگه حواسش به دور و ورش نیست. او وقت طناف می ندازی دور گردنش و اوسارش [افسارش] می کنی و می کشیش و می بری. همی طور که اونه می بری، چل تا کَرشم [کره اش هم] بی ش [به دنبالش] می یان.

خلاصه، دیوه پسره‌ه به شکل اولش درآورد و پسره هم او جوری که دیوه گفته بید، مادیون چل کره‌یم برای دَدَش اُورد. باز چن روز گذشت و دوبارته پیرزنه پیداش شد. پیرزنه دید نه، فایده نداره. به دختره گف: تو تا حالا هر چی خواستی برا خودت خواستی. امشو که کاکات اومد، بش بیگو، تو هم باید به سر و سامونی بیگیری. آی گو [گفت] کیه بیستونم، بیگو، گل مولایه.

هیچی، باز شوم که کاکایه اومد، دوباره دَده شرو کرد به گیروه و زاری کردن و ای که [اینکه] تو نم [تو هم] باید به فکر خودت باشی و آی حرفا. کاکایه قبول کرد و باز صُبا به راه افتاد. باز سیمِرخ بش رسید و بش گف: هان، کجا؟ پسره‌یم براش داستانه تعریف کرد. سیمِرخ بش گف: دختر گل مولا، پش هف کوه سیاهه. از اینجه باید بری تا برسی به کوه هفتم. به کوه هفتم که رسیدی، می‌بینی تمام سنگا او کوهه، آدمایی ین که رفتن اونجه وُ سنگ شدن. وختی به او کوهه رسیدی، یه داد بزَن. داد اوله که زد، تا زونی اسبت سنگ میشه، اما تترس. یه دَده دیگه داد بزَن. دَده دوم که داد زد ی تا زین اسبت سنگ میشه، اما بازم تترس. یه دَده دیگه داد بزَن. دَده سوم که داد زد، دختر گل مولا پیداش میشه. تو باید دستِ دراز کنی و دختره‌ی سوار اسبت کنی. وختی دختره‌ی سوار اسب کردی، باز دوبارته، اسبت مَث روز اولش میشه. وُرش می‌داری و می‌یایی.

خلاصه، پسره رفت و به ای طریق، دختر گل مولایم اُورد. بعد چن روز باز پیرزنه پیداش شد. دید بعله، گل مولایم آورده و دیگه کاری ا دستش ساخته نیس. گف: مو ا طرف شاعباس اومدم، شمایه به میمونی [مهمانی] دعوت کنم. دختره و پسره و گل مولایم قبول کردند.

شوم که شد هر سه تاشون رفتن به قصر شا. بعد از ایکه شوم و شوشونه خوردن. شاعباس گف: هر کی باید امشو سرگذشت خوچَه تعریف کنه. گل مولا گف: آی شا اجازه بده، مو سرگذشت همه یونایه [همه این‌ها را] تعریف می‌کنم؟ شاعباس که تعجب کرده بید، گف: عجب! بیگو بینیم. گل مولا شروع کرد که یه روزی بید و یه روزگاری بید. او دوراها قدیم، شاعباس، بعضی شُوا، یه دس لباس کونه می‌کرد ورش و می‌رف تو شر تا ببینه چه خبره. کی به کیه و مردم چی طوری زندگی می‌کنن. پش سر شا چی می‌گن و مَموراش با مردم چی طوری رفتار می‌کنن. یکی ا او شُوا که شاعباس همی طوری داش تو شهر قدم می‌زد و جلو می‌رف، رفت و رف تا رسید به پایین شهر. اونجه که مردم فقیر بیچاره زندگی می‌کردن. نزدیکا خونه یه جولا رسید. دید دخترا جولا دارن با هم حرف می‌زنن و... خلاصه داستان زاییدن دختر جولا و ای که بچاهاشه دُزیدن و جاشون دو تا تپله‌سگ هشتن و بچاهاکه‌ی یه سیمِرخ بزرگ کرد و بچاهاکه هم همیناین که اینجه نشستن و دختر جولایم زنده‌ی و... همه تعریف کرد. شاعباس که دیگه گیروش گرفته بید، دستور داد که برن و دختر جولایه ا گج دربیارن و بیارن و او زنان بدجنسم به سزای عملشون برسونن. بعله، عزیزم هر کی هر کار بکنه به خودش می‌کنه. شو و روز دوروغ نی.

## ۳-۲. عناصر داستان در افسانه دختر جولاهه

### ۳-۲-۱. طرح یا هسته داستان (plot)

پیوستگی منظم اعمال و حوادث داستان که مبتنی بر رابطه علت و معلولی است، طرح داستان نام دارد (نک: شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۶۲). طرح به سلسله حوادث داستان وحدت هنری می‌بخشد و آن را از آشفتگی می‌رهاند. برای پیداکردن طرح یا هسته داستان، غالباً از سؤال «چرا؟» استفاده می‌کنند (نک: ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۹۱) تا به آن فکر اصلی و مسلط بر هر داستان برسند؛ فکری که در تمام داستان همچون رشته‌ای کشیده شده و حوادث در گرداگرد آن پدیدمی‌آیند.

طرح افسانه دختر جولاهه، بدجنسی و شرارت و نتایج حاصل از آن است و بر همین اساس اغلب حوادث در اطراف طرح (هسته) شکل گرفته‌اند و تقریباً روابط بین حوادث بر اساس طرح تنظیم شده و این موضوع برخلاف نظر برخی از محققان است که معتقدند طرح در افسانه‌ها چندان قاعده‌مند و سازمان‌یافته نیست؛ یعنی روابط علی و معلولی در افسانه‌ها ضعیف است (نک: نعمت‌اللهی، ۱۳۸۶: ۴۹). اما در پاسخ به سؤال «بعد چه می‌شود؟» هم باید گفت پیرنگ افسانه دختر جولاهه، پرگه است و شنونده به راحتی نمی‌تواند ادامه داستان را پیش‌بینی کند و از این جهت می‌توان گفت پیرنگ افسانه دختر جولاهه پیرنگی پیچیده است؛ یعنی ترکیب و توالی حوادث در بستر زمان افسانه‌ها شکل گرفته و این پیچیدگی متناسب با افسانه‌هاست.

### ۳-۲-۲. کنش‌ها

در داستان‌های عامه، کنش‌ها باعث برجسته‌شدن و نمایان‌شدن شخصیت قهرمانان می‌شوند. داستان‌های عامه غالباً پرکنش و پرحادثه‌اند و کنش‌ها در آن‌ها متنوع و رنگارنگ است. نبرد با موجودات افسانه‌ای، سفرهای دور و دراز، جنگ با دیوان و غولان، تلاش برای باطل کردن سحرها و جادوها، توطئه‌گری، خنثی کردن توطئه‌ها، عاشق‌شدن، ازدواج کردن و... مهم‌ترین کنش‌های افسانه‌های عامه‌اند. در افسانه دختر جولاهه نیز مهم‌ترین کنش‌ها عبارت‌اند از: توطئه، بدجنسی، جادوگری، تلاش برای برداشتن رقیب، تلاش برای برآوردن آرزوها، درگیرشدن با دیو، خود را در خطر افکندن، به استقبال خطر رفتن، جان‌نثاری، سفرکردن، برپاکردن بزم و... بنابراین کنش‌ها در این افسانه فراوان و متنوع‌اند؛ به عبارت دیگر، پردازنده این افسانه برای مهیج‌کردن آن به خوبی از این تکنیک (کنش‌های متنوع) بهره برده‌است؛ البته کنش‌ها را بر اساس شخصیت‌ها هم می‌توان بررسی کرد که در آن صورت، کنش‌ها با شخصیت‌ها هماهنگی خوبی دارد. پسر در این افسانه با کنش‌هایی همچون نبرد با دیوان، فداکاری، به آغوش خطر رفتن و خواهر با کنش‌هایی همچون درخواست‌های مکرر، فریب‌خوردن از جادوگر و... تناسب دارند. بخش مهمی از کنش‌های افسانه‌ها

را جدال‌ها تشکیل می‌دهند. در افسانه دختر جولاهه نیز جدال‌ها بسیارند، اما همانند اغلب افسانه‌ها، جدال‌ها بیرونی، پرشتاب و بی‌درنگ‌اند و در یک فضای تخیلی صورت می‌گیرند. پسر، سبب سخن‌گو، تل و تازی، مادیان چهل‌کره و گل‌مولا را با سرعت به دست می‌آورد.

#### ۲-۳-۳. زاویه دید

زاویه دید در افسانه دختر جولاهه همانند اغلب افسانه‌های عامه، سوم شخص مفرد است؛ یعنی راوی بیرون از داستان است و دانای کل؛ یعنی از تمام ماجرا مطلع است. راوی، افسانه را با گزاره قالبی «روزی بود و روزگاری بود» شروع می‌کند و با دو جمله اندرزی «هر کسی هر کار بکند، به خودش می‌کند» و «شب و روز دروغ نیست» به پایان می‌رساند. راوی همچنین در نقل روایت، آنگاه که می‌خواهد بخش دیگری از افسانه را روایت کند از واژگان و عبارت‌های «خلاصه» و «هیچی» استفاده می‌کند. عبارت «هیچی» که در معنای «هیچ چیز» است در گویش راوی به معنای همان «خلاصه» و «ادامه داستان» است و در منطقه راوی، گویشوران گاه در صحبت‌های خود نیز از آن استفاده می‌کنند.

#### ۲-۳-۴. شخصیت‌ها

شخصیت‌ها را در این افسانه می‌توان از چند منظر تقسیم‌بندی کرد:

الف) بر اساس نوع: که به دو نوع انسان و غیرانسان تقسیم می‌شوند و بر این اساس، شاه‌عباس، دختر جولاهه، جولاهه، پسر و دختر، پیرزن جادوگر، زنان شاه و نزدیکان شاه انسانی‌اند و سیمرغ و دیو غیرانسانی.

ب) بر اساس نقش: که به دو نوع واقعی (عادی) و غیرواقعی (تمثیلی) تقسیم می‌شوند و در این صورت، نقش شاه‌عباس، زنان وی، نزدیکان وی عادی‌اند، اما نقش پسر غالباً غیرعادی است؛ چون اغلب کنش‌های وی با نوعی خرق عادت همراه‌اند.

ج) بر اساس منش: که به دو گونه ساده (یک‌بعدی) و چندبعدی تقسیم می‌شوند. به جز شاه‌عباس که در بخشی از افسانه او نیز به جادوگران متوسل می‌شود، منش سایر شخصیت‌ها، ساده است.

د) بر اساس رفتار: که به دو نوع ایستا و غیرایستا تقسیم می‌شوند. ایستا به این معنی است که قهرمانان یا خوب‌اند یا بد و آنکه خوب است تا پایان داستان خوب است و آنکه بد است نیز تا پایان داستان بد است. در این افسانه، زنان شاه و جادوگران جزو شخصیت‌های منفی‌اند که تا پایان داستان، بد باقی می‌مانند و سرانجام مجازات می‌شوند؛ در مقابل پسر و دختر، خوب‌اند و تا پایان داستان هم خوب باقی می‌مانند؛ البته در این افسانه، سیمرغ نیز با کنش‌های مثبت و ماورائی همچنان تا آخر افسانه خوب و یاریگر است.

شخصیت‌ها را بر اساس کنش‌های بیرونی یا درونی نیز می‌توان بررسی کرد که در آن صورت باید گفت اغلب کنش‌ها در این افسانه بیرونی‌اند؛ یعنی قهرمانان برون‌گراییند و این موضوع در اغلب افسانه‌های عامه دیده می‌شود. شخصیت‌ها در این افسانه بی‌نام‌اند. جولاهه، دختر جولاهه، پسر و دختری که از دختر جولاهه متولد می‌شوند، زنان شاه، نزدیکان شاه، پیرزن جادوگر همگی بی‌نام‌اند. از این جمع، فقط شاه‌عباس نام دارد که آن هم احتمالاً فقط «شاه» بوده و بعدها از حیث معروف بودن و کارهایی که شاه‌عباس در دوران حکومتش انجام داده، به داستان‌های عامه وارد شده و جای «شاه» را گرفته است (نک: حسین پور، ۱۳۹۱: ۱۹۹-۲۰۱). وانگهی پردازشگران این افسانه برای معرفی شخصیت‌ها از صفات جادوگر، کاکل‌زری، سخن‌گو، چهل‌کره و گل‌مولا استفاده کرده‌اند؛ صفاتی که غالباً از ناشناختگی، افسانه‌ای و غیرقابل دسترس بودن حکایت می‌کنند.

## ۲-۳-۵. مقدمه چینی، گره افکنی، درگیری، دلهره (تعلیق)، اوج، گره‌گشایی و فرود

معمولاً افسانه‌های عامه با یک گره اصلی آغاز می‌شوند و قهرمان برای گشودن آن تلاش می‌کند و مقدمه در آن چندان طولانی نیست و بر همین اساس، اوج و گره‌گشایی، پس از ماجراهایی افسانه‌ای، بسیار پرشتاب انجام می‌شوند. در افسانه دختر جولاهه، مقدمه چینی، همان گشت‌وگذار شبانه شاه‌عباس است با لباس مبدل و شنیدن سخنان دختر جولاهه؛ این مقدمه چینی به سرعت با ازدواج شاه و دختر جولاهه طی می‌شود و با به دنیا آمدن دو فرزند از دختر جولاهه و جایگزین کردن دو توله‌سگ به جای آن‌ها، گره اصلی افکنده می‌شود؛ اگر چه این گره با گنج‌گرفتن دختر جولاهه به کناری نهاده می‌شود و پردازشگر با داستان عبور شاه‌عباس از محل زندگی دختر و پسر، صحنه جدیدی را می‌آراید که در آن صحنه، گره اصلی برای شاه‌عباس، برداشتن پسر از پیش پا است و برای پسر گره عبارت است از برآوردن آرزوهای خواهر، اما در هر حال، پردازشگر به خوبی از عناصر گره‌افکنی و ایجاد دلهره و اضطراب در شنونده بهره برده و با آگاهی از پردازش افسانه‌ها، هنرمندانه صحنه‌های اوج، گره‌گشایی و فرود افسانه را به پیش برده و افسانه دختر جولاهه از این نظر نیز، افسانه‌ای به‌سامان است.

## ۲-۳-۶. زمان و مکان

زمان و مکان در افسانه‌ها، مبهم، کلی، عام و رازآمیز است (نعمت‌اللهی، ۱۳۸۶: ۵۰). در افسانه دختر جولاهه نیز زمان و مکان مبهم است. درست است که در این افسانه به زمان شاه‌عباس اشاره شده، اما چنانکه گفته شده، شاه‌عباس را احتمالاً بعدها به جای لفظ «شاه» گذاشته‌اند؛ وانگهی موجوداتی مثل سیمرغ، دیو، سیب‌سخن‌گو، تل و تازی و مادیان چهل‌کره نشان می‌دهند که زمان در این افسانه مبهم است؛ یعنی به طور قطع نمی‌توان گفت این افسانه در چه زمانی اتفاق افتاده است. مکان نیز در این افسانه نامعلوم است. شهری که شاه‌عباس در آن به گشت‌وگذار می‌پردازد و نجوای دو دختر جولاهه را

می‌شوند، ناشناخته است؛ به‌ویژه آنکه از جاهایی سخن به میان می‌آید که در آنجاها هنوز دیو وجود دارد و قهرمان با سیمرغ در ارتباط است و جادوگران با سحر و جادو از نهانی‌ها خبر می‌دهند و ... مواردی که جز در مکان‌های ناشناخته و افسانه‌ای در جایی دیگر یافت نمی‌شوند.

## ۲-۳-۷. زبان و بیان

زبان و نحوه بیان قهرمانان در افسانه‌های عامه، همان زبان و بیان راوی است؛ به عبارت دیگر، پادشاه و عامی، وزیر و وکیل، پیرزن جادوگر، دختر و پسر و سیمرغ همه با یک زبان سخن می‌گویند و آن زبان، زبان راوی است. در افسانه دختر جولان نیز راوی است که صحنه‌ها و ماجراها و گفت‌وگوها را روایت می‌کند و قهرمانان افسانه، جز به‌ندرت سخن نمی‌گویند.

از آنجا که زبان و نحوه گفت‌وگوی قهرمانان در افسانه دختر جولان همان زبان و گفتار راوی است؛ بنابراین برای تعیین زبان و گفتار این افسانه باید به سراغ زبان و گفتار راوی رفت. به همین دلیل زبان در این افسانه، زبان فارسی گفتاری است؛ یعنی زبانی ساده، روان و صمیمی که در آن کلمات شکسته می‌شوند؛ ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند و در آن، کلمات و تعابیر گفتاری و محاوره‌ای فراوان است. جملات کوتاه‌اند؛ حذف‌های معنوی و تکرار افعال و واژگان، چندین بار دیده می‌شود و چنانکه گفته شد در آن از تعابیر و واژگان گفتاری نظیر بید به جای بود؛ رف به جای رفت؛ گف، به جای گفت؛ هشت، به جای گذاشت؛ استد به جای گرفت؛ ورداشت، به جای برداشت؛ هیش‌کی به جای هیچ‌کس؛ په به جای یک؛ آی به جای اگر؛ آبه جای از؛ هموسا به جای همان وقت؛ شوم به جای شب؛ چی‌چی، به جای چه چیزی؛ مَمور به جای مأمور؛ شندره به جای زنده و مندرس؛ گروه به جای گریه؛ اونجه به جای آنجا؛ اینجه به جای اینجا؛ بچاهاکه به جای بچه‌ها (در حالت معرفه)؛ زنا به جای زن‌ها؛ شا به جای شاه؛ خوچه به جای خودش را؛ بش به جای به او؛ زونی به جای زانو؛ چل به جای چهل؛ چوق به جای چوب؛ جوق به جای جوی؛ زیدی به جای صمغ؛ هیش‌کی به جای هیچ‌کس؛ نیم‌پشت به جای نمی‌گذاشت؛ وَخ به جای وقت؛ خوچَم به جای خودش هم ... وانگهی چنانکه گفته شد در این زبان، تعابیر عامیانه نیز دیده می‌شود، تعابیری همچون کنار کشیدن کسی در معنای با کسی در یک گوشه سخن گفتن و ...

## ۲-۳-۸. درون‌مایه و مضمون

فکر اصلی و مسلط در این افسانه در بُعد اخلاقی، برتری راستی و درستی است و اینکه «بار کج هرگز به منزل نمی‌رسد.» این مضمون در بسیاری از افسانه‌های عامه وجود دارد. ضدقهرمانان برای رسیدن به مقاصد شوم خود، به حیله، تزویر، جادو و ناجوان‌مردی متوسل می‌شوند و در مقابل قهرمانان با صداقت و پشتکار و توکل بر خدا، آن بداخلاقی‌ها را خنثی می‌کنند و به جایشان خوش‌اخلاقی، نیکی، گذشت و فداکاری و راستی و درستی را ترویج می‌دهند. در افسانه دختر جولان نیز ضدقهرمانان در

لباس حرمسرای شاه‌عباس و پیرزنان جادوگر، با بدجنسی کودکان دختر جولاهه را می‌ریزند؛ به جای آنان دو توله‌سگ قرار می‌دهند و باعث آوارگی و در معرض مرگ قرار گرفتن دختر جولاهه و دو بچه او می‌شوند، اما چون خداوند چیز دیگری در سرنوشت آنان مقدر فرموده، دو کودک به وسیله سیمرغ بزرگ می‌شوند و پس از آن نیز نقشه‌های ضدقهرمانان، یکی پس از دیگری خنثی می‌شود؛ البته پردازشگران این افسانه به صورت ضمنی از مضامینی همچون فاصله طبقاتی، فقر، بی‌عدالتی و توسل به سحر و جادو نیز سخن گفته‌اند. زنان پادشاه تحمل این را ندارند که دختری از طبقات محروم جامعه، زن پادشاه شود، به همین دلیل به بدجنسی و شرارت و سحر و جادو روی می‌آورند؛ کارهایی که در اغلب دربارها مصداق داشته‌است. از مضامین دینی برجسته در این افسانه نیز می‌توان به تقدیرباوری اشاره کرد؛ مضمونی که در بسیاری از داستان‌های عامه به کرات تکرار شده‌است. پردازشگران افسانه‌های عامه متأثر از تعالیم دینی، معتقد بودند که سرنوشت محتوم و قطعی است و تغییرناپذیر، بنابراین هیچ کس نمی‌تواند آن را تغییر بدهد. در این افسانه نیز این بن‌مایه قوی و برجسته است.

## ۲-۴. چگونگی پرداخت عناصر افسانه در قصه دختر جولاهه

### ۲-۴-۱. خرق عادت و شگفت‌زدگی

خرق عادت و عادت‌شکنی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های افسانه‌هاست؛ به گونه‌ای که غالباً این ویژگی، غیرواقعی بودن افسانه‌ها را بیشتر نمایان می‌کند (نک: پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۳۲). در افسانه دختر جولاهه هم خرق عادت نمایان و برجسته است. گنج‌گرفتن دختر جولاهه و زنده ماندن او پس از چندین سال، بزرگ‌شدن دو کودک به وسیله سیمرغ، صحبت کردن با سیمرغ، خبریافتن از نهانی‌ها به وسیله جادوگران، سنگ‌شدن افراد و جانوران، محفوظ ماندن پسر از چشم دیو در آنجا که برای یافتن سیب سخن‌گو می‌رود و حرف‌زدن پسر با دیو و... این کنش‌ها، با منطق و تجربه علمی سازگاری ندارند و همانند اسطوره‌ها تنها می‌توان آن‌ها را از رهگذر عقاید و باورهای ماورائی مردمان اعصار گذشته توجیه کرد؛ به عبارت دیگر، مردم عقاید ماوراء طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت‌آور در افسانه‌ها به کار گرفته‌اند و بدین گونه است که در اغلب افسانه‌ها، موجودات، آفریده‌ها و اعمال غیرطبیعی در ضمن داستانی که داستان‌پردازان می‌سازند، ظهور می‌یابند و در نهایت اینکه، این حوادث و موجودات غیرواقعی، زمینه تخیلی افسانه‌ها را تقویت می‌کنند. ذوالفقاری معتقد است: «آنچه پیرنگ قصه‌های عامه را قوت می‌بخشد، شگفت‌آوری قصه‌هاست» (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۱۰۶). به عبارت دیگر، پردازشگران و راویان افسانه‌های عامه با به‌کارگیری اعمال و اشخاص عجیب و غریب، شنوندگان را به شگفتی وامی‌دارند، چنانکه در افسانه دختر جولاهه، سیب سخن‌گو، تل و تازی، مادیان چهل‌کره، دختر گل

مولا، سیمرغ و دیو همه سبب شگفتی و تعجب شنونده می‌شوند؛ تخیل او را به کار می‌اندازند و او را در یک بستر افسانه‌ای قرار می‌دهند، بی‌آنکه شنونده به غیر واقعی بودن افسانه فکر کند.

#### ۲-۴-۲. تکرار

تکرار در افسانه‌ها غالباً به معنای تکرار کنش‌ها، صحنه‌ها و توصیفات است. در افسانه جولاه هم بسامد کنش‌های یکسان بالاست. پسر برای به دست آوردن سیب سخن‌گو به محلی عازم می‌شود که در آنجا دیوی خفته است. کمی بعد، باز برای یافتن مادیان چهل‌کره به جایی می‌رود که در آنجا دیوی وجود دارد، با این تفاوت که این دیو بیدار است و از درد می‌نالند. پسر چهار بار برای برآوردن آرزوهای خواهرش به مهلکه‌هایی می‌رود که تقریباً شبیه به هم‌اند؛ یعنی مهلکه مانعی است که پسر با کمک گرفتن از سیمرغ از آن عبور می‌کند و با توجه به اینکه در تمام این موارد، شخصیت اصلی ایستا و ثابت است، تکرار کنش‌ها شاید موجب ملال شود، اگر چه راویان با آب‌وتاب دادن به صحنه‌ها و بیان هیجان‌انگیز خود، مانع ایجاد ملال و خستگی در شنونده می‌شوند.

#### ۲-۴-۳. تصادف، تقدیر و سرنوشت

در افسانه دختر جولاه، تصادف بیشتر آنجا رخ می‌دهد که سیمرغ نمودار می‌شود. می‌دانیم که در شاهنامه هم سیمرغ زال را بزرگ کرده و دست‌کم در سه موضع به فریاد او رسیده‌است، اما در هر سه موضع، این زال است که با آتش‌زدن بخشی از پسر سیمرغ او را به یاری فرامی‌خواند، در حالی که در افسانه دختر جولاه در هر چهار مرحله، سیمرغ به صورت تصادفی جلو قهرمان ظاهر می‌شود و او را راهنمایی می‌کند. در بحث تقدیر هم باید گفت، تقدیر باوری و اعتقاد به محتوم بودن سرنوشت یکی از بن‌مایه‌های اساسی افسانه‌ها و قصه‌های عامه فارسی است، به‌ویژه که در گذشته، افکار غالب مردم به منبع ایمان وصل بود و به مشیت و قضا و قدر اعتقاد راسخی داشتند. در افسانه دختر جولاه نیز این باور برجسته است. سراسر افسانه توضیح این باور است که تا خدا نخواهد، برگی از درختی نمی‌افتد و هر کسی هر کاری بکند، نتیجه آن را خواهد دید و این موضوع چنانکه گفته شد در بسیاری از افسانه‌های ایرانی دیده می‌شود.

#### ۲-۴-۴. تقابل‌های دوگانه (دوآلیسم یا ثنویت)

قائل بودن به دوگانگی و ثنویت ریشه در گذشته‌های بسیار دور تفکر بشر دارد. این باور در برخی از ادیان و نحله‌های مذهبی و فکری بسیار پررنگ است. این موضوع متأثر از عوامل مختلف در افسانه‌ها و قصه‌های عامه نیز ظاهر شده‌است. تقابل‌های خیر و شر، دوست و دشمن، قهرمان و ضد قهرمان، دیو و پهلوان، ایرانی و انیرانی، مسلم و مشرک، کهنگی و نوی و... نمونه‌هایی از آن باور و اعتقاد است. در افسانه دختر جولاه هم این تقابل‌گرایی در چهره قهرمان و ضد قهرمان خود را نمایانده‌است.



پسر به عنوان یکی از قهرمانان اصلی این افسانه در برابر جادوگران دربار قرار می‌گیرد. فداکاری، جان‌بازی و صداقت در برابر بدجنسی، جادوگری و دروغ‌گویی قرار دارد. زودباوری دختر در برابر بردباری و تأمل پسر قرار می‌گیرد و در نهایت این جبهه راستی و درستی است که پیروز می‌شود؛ به عبارت دیگر، پردازشگران و راویان قصه‌های عامه با بهره‌گیری از این تقابل‌ها به خوبی پیروزی حق بر باطل را مجسم ساخته‌اند و از این منظر نیز افسانه‌های عامه قابل نقد و بررسی‌اند.

#### ۲-۴-۵. استقلال حوادث و فراموش کردن فاصله‌های زمانی

در بسیاری از افسانه‌های عامه، برخی از حوادث و اتفاقات را می‌توان حذف کرد و این بدان معنا است که این حوادث، استقلال دارند و اگر چه در طول حوادثی دیگر قرار دارند، اما به گونه‌ای نیستند که مانند حلقه‌های زنجیر به هم وصل باشند. در افسانه دختر جولاهه آنجا که دختر، طی چهار درخواست به ترتیب از برادرش سیب سخن‌گو، تل و تازی، مادیان چهل‌کره و گل مولا را می‌خواهد، درخواست‌های اول تا سوم استقلال دارند؛ یعنی می‌توان از این سه درخواست، درخواست دوم و سوم (سیب سخن‌گو و تل و تازی) را حذف کرد، بدون آنکه آسیب چندانی به اصل داستان بخورد؛ وانگهی در این استقلال حوادث، گاه فاصله‌های زمانی هم فراموش می‌شود. در افسانه دختر جولاهه، بعد از آنکه شاه‌عباس از حقیقت ماجرا خبردار می‌شود، دستور می‌دهد زنش را از گنج بیرون بیاورند، بدون اینکه مشخص شود، دختر جولاهه بعد از آن‌همه سال چگونه زنده مانده و این موضوع در بسیاری از افسانه‌های عامه دیده می‌شود، چون زمان در افسانه‌ها مبهم است.

#### ۲-۴-۶. فشردگی حوادث

اگر مطابق با داستان‌نویسی جدید کسی بخواهد بخش عمده‌ای از یک زندگی را در قالب داستانی بنویسد، حجم آن، زیاد خواهد شد؛ به‌ویژه آنکه بخواهد از تولد تا بلوغ و ازدواج یک یا چند شخصیت را در آن بگنجانند، درحالی‌که در افسانه‌ها با اینکه راویان و پردازشگران، گاه تمام زندگی یک یا چند نفر را در افسانه‌ای می‌گنجانند، اما افسانه معمولاً به بلندی یک داستان یا رمان نمی‌رسد؛ به عبارت دیگر، حوادث و رویدادها در افسانه‌ها در کمال فشردگی و اختصار بیان می‌شوند. در این اختصار به بسیاری از رویدادها و جزئیات اشاره نمی‌شود. در افسانه دختر جولاهه نیز به رویدادهایی همچون چگونگی بزرگ شدن کودکان به وسیله سیمرغ، چگونگی خانه‌ساختن آن‌ها، چگونگی زنده‌ماندن دختر جولاهه، دربار و رویدادهای آن در طول داستان و... اشاره نشده و آن حوادثی هم که در افسانه آمده‌اند، در نهایت اجمال و اختصار بیان شده‌اند.

## ۲-۴-۷. تشابه بن‌مایه‌ها (موتیف‌ها)

در بسیاری از افسانه‌ها بن‌مایه‌هایی وجود دارد که با اندکی تفاوت در سایر افسانه‌ها نیز دیده می‌شود. از این بن‌مایه‌ها، شخصیت یا الگوی معینی وجود دارد که به صورت گوناگون در ادبیات و هنر تکرار می‌شود. در بسیاری از قصه‌های عامه، بن‌مایه دختر زشتی است که به شاهزاده خانمی زیبا بدل می‌شود (نک: داد، ۱۳۸۷: ۸۵). برخی دیگر از بن‌مایه‌های قصه‌های عامه عبارت‌اند از: حضور سیمرغ و کمک کردن او به قهرمان، وجود دیوان و غولان، پیش‌آمدن آزمایش‌های دشوار، پیش‌گویی، داروهای شگفت‌انگیز، آرزوهای بلند، سفرهای طولانی، حرف‌زدن موجوداتی مثل دیو، تبدیل شدن به سنگ، پنهان شدن از دیده‌ها و ... .

در افسانه دختر جولاه، گشت‌زنی شاه‌عباس در لباس مبدل، وجود سیمرغ، وجود دیوها، پیش‌گویی، جادوگری، پیش‌آمدن آزمون‌های بزرگ جزو بن‌مایه‌های مشابهی‌اند که در افسانه‌های دیگر نیز وجود دارند. سیمرغ در این افسانه، همچون داستان زال، پرورش‌دهنده دو کودک است؛ آنان را بزرگ می‌کند و راه و رسم زندگی و شکار را به ایشان می‌آموزد. کودکان از سیمرغ خداحافظی می‌کنند. سیمرغ در چهار موضع به کمک پسر می‌آید و او را راهنمایی می‌کند. در موضع اول شباهت با داستان رستم و اسفندیار بسیار جالب است. سیمرغ به پسر می‌گوید باید چوب دوشعبه‌ای با خود ببری و حتی سیمرغ خودش با او تا کنار جویی می‌آید و در انتخاب چوب دوشعبه به او کمک می‌کند.

وجود دیوان در این افسانه، یادآور باورهای کهن درباره غولان و دیوان است؛ به‌ویژه خوابیدن دیوها. پسر وقتی برای به‌دست‌آوردن سیب سخن‌گو می‌رود، دیو خواب است و او نباید کاری بکند که دیو از خواب بیدار شود. در آزمون چهارم نیز وقتی پسر برای یافتن گل مولا می‌رود، دیو از درد می‌نالند و پسر باید صمغی بر پهلوی او بگذارد تا دیو آرام بگیرد و بخوابد. با این توضیح که دیو و خواب آن به عنوان یک بن‌مایه تکراری در بسیاری از افسانه‌های عامه وجود دارد تا جایی که در چهارم‌حال و بختیاری وقتی کسی خیلی می‌خواهد به او می‌گویند: «مثل دیو می‌خواهد».

داشتن آرزوهای دور و دراز هم یکی از بن‌مایه‌های تکراری در افسانه‌هاست. مارزلف در کتاب طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، در شرح تیپ ۸۷۹g از سه دختری یاد می‌کند که هر کدام آرزوهایی دارند و از این سه، دختر سوم آرزو دارد شاه نوکری وی را بکند و ... (نک: مارزلف، ۱۳۷۶: ۱۶۷). در افسانه دختر جولاه، آرزوها بیشتر از زبان خواهر و در خطاب به برادر بیان می‌شوند و برادر، هر چهار آرزوی خواهر را برآورده می‌کند.

پیش‌آمدن آزمون‌ها و آزمایش‌های دشوار هم یکی از بن‌مایه‌های تکراری در افسانه‌هاست. در افسانه دختر جولاه، این بن‌مایه در چهار مرحله رخ می‌نماید و برادر برای برآوردن آن آرزوها، عازم کوه و کوهسار می‌شود و از هر چهار آزمون سربلند بیرون می‌آید.

داروها و مرهم‌های جادویی هم یکی از بن‌مایه‌های افسانه‌هاست. در شاهنامه نوشدارو و گیاهان شگفت‌انگیز نمونه بارز این بن‌مایه‌اند. در افسانه دختر جولاهه هم درختی که صمغش درد پهلوی دیو را آرام می‌کند و دیو با اینکه در زیر آن درخت خوابیده، اما از آن خبر ندارد، تکرار همین بن‌مایه است. پیش‌گویی نیز یکی از آن بن‌مایه‌هاست که در افسانه دختر جولاهه در چند جا آشکار می‌شود. اول آنجا که دختر جولاهه از زایمان آینده خود خبر می‌دهد. دوم آنجا که جادوگران نیز آینده دختر جولاهه را تأیید می‌کنند.

تبدیل شدن قهرمان به موجود یا شیئی که دیگران نتوانند او را ببینند، نیز از بن‌مایه‌های تکراری افسانه‌هاست که در افسانه دختر جولاهه هم دیده می‌شود. در سفر سوم که پسر برای به دست آوردن مادیان چهل‌کره می‌رود، دیو او را به شکل سوزنی درمی‌آورد تا بچه‌های دیو نتوانند او را ببینند. ذوالفقاری این بن‌مایه را بازتاب اعتقاد به تناسخ در آیین‌های هندوان می‌داند که از آن طریق به قصه‌های ایرانی راه پیدا کرده است (نک: ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۱۱۶).

تعقیب شکار یا حیوانات، جادو و جادوگری، وجود موجودات مددکار، وجود اعداد مقدس (هفت در ترکیب هفت کوه و چهل در واژه مادیان چهل‌کره)، وجود رقیب، سفرکردن، شگردی شاهان در لباس مبدل، شکارگری و مکر زنان نیز از بن‌مایه‌هایی هستند که هر کدام به نوعی در افسانه دختر جولاهه دیده می‌شوند.

## ۲-۵. ریخت‌شناسی افسانه دختر جولاهه بر اساس الگوی پراپ

یکی از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر بر روی افسانه‌ها و قصه‌های عامه صورت گرفته، تحلیل و بررسی آن‌ها از منظر الگوی ریخت‌شناسی قصه‌ها اثر پراپ است. ولادیمیر پراپ (۱۸۹۵-۱۹۷۰) در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌ها معتقد است نام قهرمانان و صفات آن‌ها تغییر می‌کند، اما خویشکاری‌های آن‌ها تغییر نمی‌کند، بنابراین در تجزیه و تحلیل قصه‌ها باید به دنبال کارکردهای ثابت (خویشکاری‌ها) بود (نک: پراپ، ۱۳۶۸: ۲۱ و ۵۲). ذوالفقاری در توضیح الگوی ریخت‌شناسی پراپ می‌نویسد: «در قصه‌ها، فقط ۳۱ کارکرد است که همیشه در ترتیب و توالی یکسان ظاهر می‌شود؛ البته امکان دارد شخصیتی بیش از یک خویشکاری پیدا کند و یا چند نفر یک خویشکاری بیابند؛ لازم نیست هر قصه‌ای تمام این خویشکاری‌ها را داشته باشد، بلکه می‌تواند چند تا از آن‌ها را شامل شود» (ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۲۰۷).

بر این اساس، افسانه دختر جولاهه نیز قابل بررسی است، اما از آنجا که این مقاله بیشتر برای گزارش و بررسی ساختاری و محتوایی این افسانه نوشته شده، به این موضوع با تفصیل توجه نشده، اما به طور اجمالی می‌توان گفت بررسی افسانه دختر جولاهه بر اساس الگوی پراپ نشان می‌دهد که این افسانه تقریباً تمام خویشکاری‌ها یا کارکردهای ثابت را دارد؛ البته در ترتیب و توالی آن‌ها جای حرف هست؛

وانگهی خویشکاری‌ها صرفاً مربوط به قهرمان اصلی اثر نیستند و ممکن است از شخصیت‌های دیگر افسانه سر زده باشند. با این توضیحات، ریخت‌شناسی افسانه دختر جولاه به شکل زیر ارائه می‌شود:

ریخت‌شناسی افسانه دختر جولاه بر اساس الگوی پراپ			
ردیف	عنوان	خویشکاری	نشانه
۰	صحنه آغازین		$\alpha$
۱	غیبت	شاه عباس از قصر خارج می‌شود.	$\beta$
۲	نهی	دختر جولاه از گفتن اینکه دو فرزند کاکل زری می‌زاید، نهی می‌شود.	$\gamma$
۳	نقض نهی	یکی از نزدیکان شاه، موضوع را به اطلاع زنان شاه عباس می‌رساند.	$\delta$
۴	خبرگیری	زنان شاه عباس با کمک پیرزن جادوگر می‌خواهند خبر موثقی از زایمان اول دختر جولاه به دست بیاورند.	$\varepsilon$
۵	خبردهی	پیرزن جادوگر اطلاعات لازم را در اختیار زنان شاه عباس قرار می‌دهد.	$\gamma$
۶	فریبکاری	زنان شاه عباس با بدجنسی دو کودک دختر جولاه را می‌ربایند و به جایش دو توله سگ قرار می‌دهند.	$\eta$
۷	همدستی	دختر جولاه در حین زایمان بیهوش می‌شود و بی آنکه خودش هم از ماجرا خبردار شود، کودکانش ربوده می‌شوند.	$\theta$
۸	شرارت	زنان شاه با این کار به دختر جولاه و شاه عباس صدمات روحی و جسمی زیادی وارد می‌کنند.	A
۹	اعلام مصیبت	داستان زاییدن دختر جولاه (دو توله‌سگ) علنی می‌شود و برای همین او را در سر گذرگاه گنج می‌گیرند.	B
۱۰	مقابله آغازین	دو کودک رها شده در بیابان با خدا حافظی کردن از سیمرغ، وارد مرحله جدیدی از مقابله با حوادث می‌شوند.	C
۱۱	عزیمت	قهرمان داستان (پسر) بارها خانه را برای برآوردن آرزوهای خواهرش ترک می‌کند.	$\uparrow$
۱۲	نخستین خویشکاری بخشنده	پسر برای یافتن سیب سخن‌گو، راهی کوهی می‌شود که درخت سیب سخن‌گو در آنجاست و او در آنجا با وجود دیو، سیب را به دست می‌آورد و برمی‌گردد. او در این خویشکاری از راهنمایی سیمرغ برخوردار می‌شود.	D
۱۳	واکنش قهرمان	پسر در برابر راهنمایی‌ای که از سیمرغ می‌گیرد، واکنش مثبت نشان می‌دهد؛ یعنی موفق می‌شود آزمون‌ها را با سربلندی پشت سر بگذارد.	E
۱۴	تدارک	پسر اختیارداد از چاره یا فریب را در برآوردن آرزوهای خواهرش استفاده کند؛ در یافتن سیب سخن‌گو با چوب دوشعبه، در یافتن تل و تازی با لاشه‌های گوشت، در یافتن مادبان چهل کره با کمک داروی شفابخش و در پیدا کردن دختر گل مولا با نترسیدن و فریادزدن و...	F
۱۵	انتقال مکانی یا راهنمایی	پسر به مکان‌هایی که در جست‌وجوی آن‌هاست، راهنمایی می‌شود. چهار بار سیمرغ او را در یافتن مکان‌ها راهنمایی می‌کند.	G

ریخت‌شناسی افسانه دختر جولاه بر اساس الگوی پراپ			
نشانه	خویشکاری	عنوان	ردیف
H	پسر با عنوان قهرمان اصلی با شیریر یا همان پیرزن جادو به کشمکش پنهان می‌پردازند.	کشمکش	۱۶
J	سیمرغ بارها نشانه‌هایی در اختیار قهرمان (پسر) می‌گذارد تا از طریق آن نشانه‌ها بتواند به خواسته‌هایش دست پیدا کند. چوب دو شعبه، لاشه‌های گوشت، داروی شفابخش و ...	داغ کردن یا نشانه گذاشتن	۱۷
I	پسر با برآورده کردن تمام آرزوهای خواهر و گذشتن از چهار آزمون بزرگ به پیروزی دست می‌یابد و شاه‌عباس و پیرزن جادوگر شکست می‌خورند.	پیروزی	۱۸
K	بدبختی‌های شاه‌عباس کم می‌شود.	رفع مشکل یا التیام مصیبت	۱۹
↓	کم‌کم بازگشت دو فرزند شاه‌عباس و دختر جولاه نزدیک می‌شود.	بازگشت	۲۰
P	در افسانه دختر جولاه این تعقیب را شاید بتوان در آنجایی دید که شاه‌عباس با فرستادن پیرزن جادوگر، پسر را تعقیب می‌کند تا از بین برود.	تعقیب	۲۱
SR	پسر با عبور از چهار آزمون سخت، از تعقیب رهایی می‌یابد.	رهایی	۲۲
O	پسر ناشناخته به کوه‌ها و جاهایی می‌رود تا آرزوهای خواهرش را برآورده کند.	ورود ناشناس	۲۳
M	دختر از پسر چیزهایی را می‌خواهد که به‌دست‌آوردنشان بسیار دشوار است؛ یعنی همان سیب سخن‌گو، تل و تازی، مادیان چهل کره و دختر گل مولا	کار دشوار	۲۴
L	قراردادن دو توله‌سگ به جای دو نوزاد و ادعای اینکه این‌ها فرزندان دختر جولاه‌اند.	ادعاهای بی‌پایه	۲۵
N	پسر با برآوردن خواسته‌های خواهر، مشکلات او را حل می‌کند. مشکل شاه‌عباس با سخنان دختر گل مولا حل می‌شود.	حل مسئله	۲۶
Q	شاه‌عباس فرزندان خود را می‌شناسد و می‌فهمد این پسر و دختر، بچه‌های دختر جولاه‌اند.	شناختن	۲۷
XE	زنان شاه رسوا می‌شوند.	رسوایی	۲۸
T	پسر و دختر در شکل جدید با عنوان دختر و پسر شاه شناخته می‌شوند و دختر جولاه مجدداً به عنوان بانوی شاه وارد دربار می‌شود.	تغییر شکل	۲۹
U	زنان شاه عباس مجازات می‌شوند.	مجازات	۳۰
W	در افسانه دختر جولاه، عروسی را باید همان بازگشت مجدد دختر جولاه به دربار دانست.	عروسی	۳۱

پراپ علاوه بر ۳۱ کارکرد بالا، هفت نوع شخصیت هم در قصه‌ها ذکر می‌کند که آن شخصیت‌ها عبارت‌اند از: شرور، بخشنده، قهرمان (جست‌وجوگر)، قهرمان دروغین، روانه‌شونده، یاور و شاهزاده خانم (پراپ، ۱۳۶۸: ۵۹). در افسانه دختر جولاهه از این هفت شخصیت، شاه‌عباس، زنان وی، پیرزن جادوگر و پسر، کننده یا فاعل‌اند؛ دختر جولاهه و خواهر (تا حدودی) پذیرنده؛ سیمرغ هم یاریگر. در این افسانه از نظر تنوع شخصیت‌ها نیز طیف رنگارنگی از اشخاص از جمله پادشاه، درباریان، زنان شاه، پسران، دختران و موجودات خیالی حضور دارند و این افسانه از این منظر نیز داستان متنوعی است.

### ۳. نتیجه‌گیری

افسانه دختر جولاهه، یکی از افسانه‌های عامه چهارمحال و بختیاری است که با این روایت تا کنون ثبت و ضبط نشده‌است. راوی این افسانه، پیرمردی هشتادساله از مردم روستای گیشنیزجان (شهرستان کیار، استان چهارمحال و بختیاری) است و افسانه به زبان فارسی گفتاری رایج در روستای گیشنگان به‌وسیله نگارنده ثبت شده‌است. از آنجا که در اغلب پژوهش‌های مرتبط با افسانه‌ها و قصه‌های عامه این روایت ضبط نشده و به‌تبع آن تا کنون مورد تجزیه و تحلیل قرارنگرفته، نگارنده در این مقاله با نگاهی اجمالی به برخی از ویژگی‌های افسانه‌های عامه، پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده، گزارش کامل افسانه و معرفی آن از جهات گوناگون، این افسانه را از منظر عناصر داستان و عناصر اصلی افسانه‌های عامه بررسی کرده و در نهایت آن را بر اساس الگوی ریخت‌شناسی قصه‌ها (الگوی پراپ) سنجیده‌است. در این بررسی مشخص شده که افسانه دختر جولاهه از نظر عناصر داستان، قوی است؛ یعنی هسته داستان به سلسله حوادث داستان، وحدت هنری خوبی بخشیده و روابط علی- معلولی نسبتاً خوب تنظیم شده‌است؛ کنش‌ها همانند اغلب افسانه‌ها، بیرونی، متنوع و گوناگون‌اند؛ زاویه دید، سوم شخص مفرد است و راوی، دانای کل؛ شخصیت‌ها متنوع‌اند، اما اغلب بی‌نام و از جهات مختلف می‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد؛ مقدمه‌چینی، گره‌افکنی، اوج، گره‌گشایی و فرود در نهایت اختصار، به‌خوبی تنظیم شده‌اند. از منظر عناصر افسانه نیز در این افسانه، زمینه خرق عادت قوی است و پیش‌گویی، بزرگ‌شدن به‌وسیله سیمرغ، حرف‌زدن با سیمرغ و دیو، زنده‌ماندن پس از سال‌ها و... برخی از مصادیق آن‌اند. تصادف و تقدیر در چند جا به‌خوبی نمایان است و اصلاً یکی از مضامین اصلی این افسانه، تقدیر یا ووری است. تقابل‌های دوگانه در قالب شاه و فقیر، بدجنس و سالم، دروغ‌گویی و راستی و... به‌خوبی ترسیم شده‌اند. حوادث در عین فشردگی، همانند بسیاری از افسانه‌ها، استقلال دارند و تشابه بن‌مایه‌ها در این افسانه در قالب وجود سیمرغ، وجود دیو، خواب دیو، تبدیل شدن به سنگ، ناپدید شدن، داروی شگفت‌انگیز و... رخ می‌نماید. در این مقاله همچنین، افسانه دختر جولاهه بر اساس الگوی ریخت‌شناسی قصه‌های پراپ بررسی شده و مشخص شده، این

افسانه اغلب خویشکاری‌های الگوی پراپ را دارد و از این منظر هم این افسانه، یکی از افسانه‌های قابل توجه است.

## منابع

- ۱- آسمند، علی و خسروی، حسین. (۱۳۷۷). افسانه‌های چهارمحال و بختیاری. شهرکرد: ایل.
- ۲- آسمند، علی. (۱۳۸۰). تاریخ ادبیات در قوم بختیاری. اصفهان: شهسواری.
- ۳- اته، کارل هرمان. (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- الول ساتن، ل. پ. (۱۳۷۴). قصه‌های مشدی گلین خانم. تهران: مرکز.
- ۵- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۵۲). قصه‌های ایرانی. تهران: امیرکبیر
- ۶- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۹). ریخت‌شناسی قصه‌های پریان. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- ۷- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۷). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- تهماسبی کهیانی، جهان‌بخش. (۱۳۹۱). اوسانه‌های لردگان. شهرکرد: نیوشه.
- ۹- حسن‌زاده، شهریار. (۱۳۹۳). «نگاهی به ادبیات عامیانه در عصر صفوی». فصل‌نامه بهارستان سخن، ۱۱ (۲۶). ۲۲۱-۲۴۸.
- ۱۰- حسین‌پور، علی. (۱۳۹۱). فرهنگ و ادبیات کودکان و بختیاری. شهرکرد: نیوشه.
- ۱۱- داد، سیما. (۱۳۸۷). فرهنگ اصطلاحات ادبی. چاپ چهارم. تهران: مروارید.
- ۱۲- درویشیان، علی‌اشرف و رضا خندان. (۱۳۸۱). فرهنگ افسانه‌های مردم ایران. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.
- ۱۳- دقیقیان، ویکتوریا. (۱۳۸۵). افسانه‌های بختیاری. تهران: کتاب روشن.
- ۱۴- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۹). «ریخت‌شناسی افسانه گل بکاولی». فنون ادبی، ۱ (۲)، ۴۹-۶۲.
- ۱۵- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۷). زبان و ادبیات عامه ایران. چاپ سوم. تهران: سمت
- ۱۶- ریپکا، یان. (۱۳۵۴). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه عیسی شهبازی. تهران:
- ۱۷- ساتن، الول. (۱۳۷۴). قصه‌های مشدی گلین خانم. به کوشش اولریش مارزلف. سید احمد وکیلان و آذر امیرحسینی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). انواع ادبی. چاپ پنجم. تهران: فردوس.
- ۱۹- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس و مجید.
- ۲۰- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۳۵). «قصه‌های ایرانی». ترجمه کیکاووس جهاننداری. مجله سخن، ۷ (۲-۱).

۹۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین، دوره ۱۱، شماره ۳، پیاپی ۳۳، پاییز ۱۴۰۰

- ۲۱- کیوانی، مژگان. (۱۳۹۳). ماه پیشونی. شهرکرد: سامان دانش.
- ۲۲- لیموچی، کتایون. (۱۳۸۵). افسانه‌های مردم بختیاری. تهران: آژان و پازی تیگر.
- ۲۳- مارزلف، اولریش. (۱۳۷۶). طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی. ترجمه کیکاووس جهانداری. چاپ دوم. تهران: سروش.
- ۲۴- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۹۷). ادبیات عامیانه ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. چاپ ششم. تهران: چشمه.
- ۲۵- نعمت‌اللهی، فرامرز. (۱۳۸۶). ادبیات کودک و نوجوان. چاپ سوم. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- ۲۶- وکیلان، سید احمد. (۱۳۸۲). قصه‌های مردم. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- ۲۷- هدایت، صادق. (۱۳۷۱). فرهنگ عامه مردم ایران. تهران: چشمه.

#### منابع لاتین

- 28- Arne/ Thompson. (1964). *The Types of thr Folktale A Classification and Bibliography*. Helsinki.
- 29- Lorimer, D. L. and Lorimer, E. O. (1919). *Persian Tales: Written Down For The First Time in the Original Kermani and Bakhtiari*. London: Macmillan.
- 30- Cuddon, J. A. (1984). *A Dictionary of Literary Terms*. England.